

پیام شاعر عرب بشاعر ایران

بشاره خوری شاعر معاصر عرب قصیده‌ای در عظمت فردوسی سروده است

روز یکشنبه ۱۷ فروردین ماه ۱۳۱۴ از طرف جمعی از دانشمندان و ادبای عرب انجمن ادبی (سوق عکاظ) در مدرسه حکمت بیروت تشکیل شد و نظنها و خطابه‌ها و قصاید زیادی با افتخار کوبنده بزرگ ایران وزنده کننده زبان فارسی ابوالقاسم فردوسی ابراد گشت ، ولی تنها قصیده‌ای که جلب



بشاره خوری

شاعر معاصر عرب

توجه حضار را نمود و در سر تاسر ممالک عربی زبان ظنین انداز گشت قصیده بزرگترین شعرای معاصر عرب بشاره خوری (امیر الشعراء) بود که از نقطه نظر اهمیت آن عیناً ترجمه و ذیلاً درج می گردد .

مقام ادبی شاعر و عقاید او راجع بشعر :

بشاره خوری یا (الاخطل الصغیر) یکی از آن شعرای بلند مرتبه است که امروزه نزد اعراب شهرت و معروفیتی بسزا دارد، قصاید و غزلیات و شاهکار های ادبی او را تقریباً تمام مردم از زن و مرد، بزرگ و کوچک از حفظ نهوده و بگفته هایش اهمیت فوق العاده می دهند .

بطور کلی بشاره خوری يك انقلاب فکری در عالم شعر و ادبیات عربی بوجود آورده و در جواب سئوالی که راجع بشعر و شاعری از او شده عقاید خود را چنین اظهار داشته است :

«تالوده شعر بر روی عاظمه و خیال استوار است و هر شعری که از این دو صفت خالی باشد در نظر من شعر نمی باشد ، فراموش نکنید که اشعار حماسی نیز تمام از روی عاطفه سروده شده زیرا نا حس وطن پرستی ، مات دوستی ، حفظ عادات و اخلاق و زبان و سایر خصائص نژادی روح شاعر را نکان ندهد نمی تواند رجز خوانی و حماسه سرایی کند . مقصود من از عاطفه شعری آن سرچشمه است که خوشی و ناکامی شاعر از آن سرازیر می گردد ، مثلا رنگ گل ، نغمه بابل ، هوای باغ ، زمزمه آب ، بی مهری ایام و بیش آمدهای باکوار روزگار تمامی از عواملی هستند که قلب شاعر را باهتزاز می آورند و اگر چه در زبان عربی می گویند (احسن الشعر لا کذب) ولی در نظر من بهترین اشعار شعری است که از روی احساسات و عواطف سروده شود . زیرا اشاعر خود را متاثر نشود هرگز نمی تواند در روحیات و افکار مردم چیره گردد . مزیت چنین اشعاری اینست که چار دانی و پایدار مانده و هم‌نظور که روح انسان فنا ناپذیر است برای اینگونه اشعار نیز فنا و زوالی نخواهد بود .

راجع باقسام شعر از قصیده و غزل و رباعی و غیره نمی توانم برتری برای یکی از آنها نسبت بدیگری قائل بشوم ، بلکه بهترین اشعار برابم شعری است که با حالت آبی من موافقت کند ، چه بسا

از يك غزل ويا يك قصیده عاطفی لذت برده ووقتی می شود که اصولاً از اینگونه اشعار نیز از گذشته روح خود را از قصاید حماسی و ملی تسلیم می دهم ، زیرا شعر هم مانند خوراکیهای گوناگون است و ممکن نیست انسان در انتخاب آن بیک حال باقی بماند .

جمال شعری را درست نمی توانم برای شما تعبیر کنم ولی همبند قدر می گویم آن گمشده ایست که برای بدست آوردن آن خود مرا برهن گذارده و تا کنون آنرا بچنگ نیابده ام .

در اینجا از ذکر يك نکته برای شما ناگزیرم که پس از مطالعه تاریخ اسلام آنچه که بیشتر در روح من اثر بخشیده مصائب اهل بیت اطهار و خاندان رسول است ، زیرا اساس آن بیشتر از دیانتها بر روی فداکاری بوده و همانطوریکه حضرت مسیح خودش را در راه انسانیت قربانی نموده اهل بیت اطهار نیز بر اثر فداکاریهای بزرگ درس عبرتی به عالم بشریت دادند ، و آنچه که در دیانت بیشتر اثر می بخشد این همان عاطفه است و عاطفه هم بدون قربانی و فداکاری بوجود نمیاید .

~~*

اینک قصیده شاعر راجع بنزد دوسی:

رسالة الشعر عنی من یؤدیها
لصبه ام محبا الاثار ما حیه
قصیده ادمع الباری قوافیها
عن شاعر سکب الاطیاب فی فیها
فاقبر عن الفلون فی ذراریها
وزهره فی فم الدنیا و ایدیها

~~*

ایوان شعری به کسری زهاتیا
روحاً تغلغل فی الموتی فتحییها
تحت الدر قس نجو ما فی لالیها
حمر الجمال ق تطویه و یطوبها
ما انقضت عقاب الحرب مذکیها
ایه ... کیف مشت احدی رواسیها
بل شرف الفرس لما جلا یهدیها
فامهرته الغوالی من نواصیها
یا وقعة هزت الدنیا تهانیها
حور الجنان علی تواقع شادیها

یانهر طوس ویا اظلال وادیها
سل جارة السدهل فی السدمن اثر
مثلته دیمه فی افق مرحمة
هل للآزهر عن أماتها خبر
والبستها صباغ الخلد ریشته
زهر الطیبة یبقی فی اماکنه

فی جنب ایوان کسری من مواهبه
کأن فی کدل بیت من قصائده
رد الا کاسرة الغران فانتشروا
والخیل تلث فی المیدان کالحة
ورستم هرقل الفرس الفحول اذا
وادهش الارض منه عندما نظرت
ما عابه أن سیف الله جنده
مشی الیها کتاب الله یخطبها
غزا الهدی الکفر لافرس ولا عرب
اسلام فارس اعراس تمیس لها

لم يرتد المجد الا من مطارفها

ولا اقتشى النصر الا من اغانيها

اشرق ابا قاسم كالشمس مرتجلا

انشودة النور . ان الله موحيا

واسكب لنا خمر الفردوس تعصرها

مراشف الحور واشرب في اوانها

لقدرويت ... فهل من فضلة بقيت

في الكأس ؟ فعلها في النفس باقيا

لو شام هو مير لمحا من اشعتها

للا لالت عينه وانجاب داحيا

اوساف نكهتها عن الف مرحلة

ابو نواس لгдаها نواسيا

حنت لعرسك عرس الشعر فاندقت

وهجاً وطوف بالارواح ساقيا

من مطلع الشمس حتى قاب مغربها

عيد كسا الشرق تعظيماً وتويها

ما الف عام وان طال الزمان بها

من ساعة عشتها الا ثوانيا

كأن روحك في الادهار عاصفة

هبت تمزق احيالا و تذرنا

حتى سفرت على اشلائها قمرأ

ونور وجهك يطفو في نواحيها

عدي الى الارض . حدث عن صغائرنا

ايام تصلى بهامن زند واليها

نادى لميراث كسرى كل قافية

ان مات قائنا ما مات راويها

صبرت حتى استكنت كل جائشة

وأسلمت زمر الدعوى دعاويها

فرحت تبعنها من عبقر شرراً

موصولة باواليها تواليها

قوس من النور ماجت تحته امم

وغابة من ظبي غنى الردى فيها

ميراث فارس من مجد ومن ظفر

عبء على هامة العلياء يحنيها

وفي نجى القوفى هل وفيت له

رب الاربيكة اذ وافى يناحيها؟

ام رحمت تبرم فيه رأى حاسدة

رأياً كسا حسنات المالك تشوبها

ادهى النصيحة ما يأتيك مرتدياً

ثوب الصداقة تضليلاً و تمويها

ضننت بالذهب ابن الترب تمنعه

عنه و جاءك بالافلاك يهديها

ان الملوك على العلات ان وعدت

فليس غير زوال المالك يشيها

الله اكبر نفس الشعراء انفجرت

حمر القذائف لم تخطيء من اميها

وطوقت حید محمود اهاجیها
ویجمل الدهر مولی من موالیها
فی نغز زهرتها او حاق شادیها
ویفجر النهر لم ینبعه وادیها
تکسو الحقائق الواناً افادیها
جردت عنها کناها والتشایها

حتی اذا ساورت نفساً امانیها
نحو الاریکه عضته افاعیها
اهوت علیه ام انقضت ضواریها
وراح یجنی الرزایا من مجانیها
رماه سافلها عن قوس واشیها
فأصبر علیها فقد قامت نواعیها

نغر القوافی وجاءتها نواسیها
وربوة من جمال انت کاسیها
شمس الملوك رضا شاه یحییها
ما یسبه الوحی تنزیلاً وتنزیها
کأنه الصلوات الخمس فی فیها

رمی بها العرش فاصطکت قواعدہ
یا للعقوق ایینی مجد امته
ویسکب السحر یتهوی النفوس به
وینشر الوشی لم تنبته قمتها
اشعة واهتزازات واخلیة
لولا الخیال لما کانت سوی لفة

یا للعقوق ایینی مجد امته
حتی اذا مد للالاء راحته
فارتد یلمس جنبیه أنصلها
جنی لها ثمر الاقلام یانعة
أن وقت امه يوماً لشاعرها
اذا اسأت الی الاداب مملکة

ابشر ابا قاسم ان العلی لثمت
فی قبة من جلال انت رافعیها
مشی الیها علی لالاء غرته
کأن فی اصغریه من ابی حسن
حبیب فارس بل عنوان نهضتها

ترجمه تقریبی قصیده :

- ۱ - ای نهر طوس و سایه دره ها و ادبهایش .. کیست که پیام ابن شاعر را بسویت برساند؟
- ۲ - از آثار و بازمانده های اطراف سد طوس پرسید که آیا از دل باختگی شاعر هنوز اثری برجای هست و یا آنکه روزگار آنرا ما بود کرده است.
- ۳ - گوئی فردوسی باران رحمتی است که در افق باریده و ترانه هایش از طرف پروردگار الهام گردیده .
- ۴ - ای کها و شکوفه های ایران آباء در انتان بشما خبر داده اند که شاعر چه بوهای فرح بخش در دهانشان ریخته ؟

- ۵ - آیامی دانید که فردوسی باخامه توانایش جامعه‌جاودانی در برشان نموده ، و شما سلاله آن گلها باهزاران رنگ جاوه گری و خود آرائی می کنید ؟
- ۶ - گلهای طبیعت همواره در جای خود پایدارند در صورتیکه گلهای فردوسی در دست و زبان جهانیان افتاده .

- ۷ - فردوسی بارگاه بلندی از شعر کنار ایوان مدائن برافراشته که خسروان ایران از وجودش سر بآسمان میسایند .
- ۸ - در هر شعری از فصاحتش روحی بمردگان دمیده و آنانرا از سر نو زنده نموده است .
- ۹ - وی شاهان و دلبران کردن فراز ایران را از توده قرنهای گذشته بیرون کشیده و چون ستاره‌های درخشانده شب تار زبردش خویش پراکنده نموده است .
- ۱۰ - اسبان در میدان جنگ نفس زنان و خشمگین گشته و صحنه کارزار را درهم نوردیده .
- ۱۱ - کوئی هنگام ستیز عقاب جنگ آتش دلبری و مردانگی نه منن ایران رستم را بر افروخته است .
- ۱۲ - وزمین از راه و روش او (رستم) بشکفت اندر شده که چگونه یکی از کوهها به حرکت درآمده .
- ۱۳ - برای رستم ننگ و سرافکنندگی نبود که شمشیر خدائی وی را از پا در افکنند... بلکه اسلام سبب راهنمایی و کردن فرازی ایران گردید .
- ۱۴ - کتاب خدا بخواستگاری ایرانیان رفته و آنان سران و سرکردگان خویش را بجای کابین تقدیمش کردند .
- ۱۵ - از آن پس گفته گویی از ایرانی و عرب برجا مانده بلکه حق بر باطل چیره گشت... آه! چه پیش آمد بزرگی بود که سراسر دنیا را از خوشی و شادمانی بارزه در آورد .
- ۱۶ - زیرا قبول اسلام از طرف ایرانیان چون مجلس عروسی بود که فرشتگان بهشتی از شنیدن ترانه هایش روی زمین می خراهندند .
- ۱۷ - فروز بزرگوار و سالاری جامعه خودش را پوشیده و فتح و فیروزی از حماسه‌های ایرانیان سر مست گشت .

- ۱۸ - ای فردوسی ! چون خورشید رخ بنما و سرودهای نورانی را که پروردگار بتو فرستاده بر ایمان بسرای .
- ۱۹ - از آن باده‌های فردوس که از لبهای فرشتگان فشرده شده در جامه‌ایمان بریز و خودت نیز از آن پیمانها بیاشام .
- ۲۰ - اکنون که سیراب گشته ای آیا چیزی در جامت مانده ؟ زیرا بازم آنده شراب بیشتر در نفس انسانی اثر می بخشد .
- ۲۱ - اگر هومر شاعر یونانی شعاعی از درخشندگی آن شراب را میدید هر آینه دیدگاناش روشن شده و پرده تاریکی از برابر چشمانش بالا میرفت .
- ۲۲ - و یا اگر بوی آن شراب از هزاران فرسنگ بمشام ابو نواس می رسید روحش را قربانی آن می نمود .

- ۲۳ - این شراب برای هزارمین سال ولادت تو که جشن عروسی شعر و ادب است آرزومند گشته
وساقتی آن پیش ارواح دورمی زند .
- ۲۴ - این جشن نوعید بزرگی است که بساطش از شرق بفریب عالم گسترده و همگی را در
برابر بزرگی تو برانو درافکنده است .
- ۲۵ - هزارسالی که از تاریخ تولد تومی گذرد بیش از لحظه ای از ساعت های زندگانی
ارزش و بهائی ندارد .
- ۲۶ - ای فردوسی ! روح سلحشورت چون طوفانی در عصرهای گذشته وزیدن گرفته
و برده تیره و تار قرنها را از هم دریده و یاره یاره نموده است .
- ۲۷ - تا آنکه طاعت زیبایت چون ماهتابی از فرات خرابه ها و نوده های روزگار تا ایندن گرفت
و نورسیمایت بروی کوهها و دره ها و دریاها پرتوافشانی نمود .
- ۲۸ - ای شاعر گر انمایه ! بزمن باز آی و از حوادث ناچیز و ناکامی روزها نیکه از جو رو بیداد
سلطان (غزین) درسوز و گداز بودی بر ایمان حکایت کن .
- ۲۹ - سلطان محمود اشعار را که سزاوار میراث ادبی پادشاهان ایران بود گرد آورده ،
همان اشعاری که اگر گوینده آن بمیرد باز تا روزگار درازی گذشتگان بآیندگان حکایت میکنند .
- ۳۰ - ای فردوسی ، ای شاعر بلند مرتبه ایران ! تو اقدر صبر کردی که جوش و خروش
شعر آرام گشت و مدعیان از لاف و کراف بیهوده خود دست کشیده تسلیم تو گشتند .
- ۳۱ - آنگاه تو دستت را بموطن شعر و نبوغ دراز کرده و آن اشعارش را بر بار برای مافرستادی
۳۲ - آه ! چه قوسی از نو ساخته ای که مال دنیا زیرش موج می زند و چه بیشه ای از شمشیرهای
آخته ترتیب داده که مرگ در فضايش نغمه سرائی میکند .
- ۳۳ - بلی ! جای شکست نیست که میراث بزرگی و آقائی ایرانیان چون بار سنگینی کردن
بزرگواری را خم نموده .
- ۳۴ - شاعر وظیفه اش را ادا کرده و تو ای خداوند تخت آبا آرزوی شاعر را بر آوردی ؟
- ۳۵ - یا آنکه بگفته حسود و بدخواهش عمل کرده خوبها و محاسن سلطنت را بشکل بدی
در نظرت جاوه گر ساخت .
- ۳۶ - بدترین نصایح آنها نیست که برای کمراهی در لباس دوستی و خیر خواهی تقدیم
انسان گردد .
- ۳۷ - ازدادن طلا زاده خاك بشاعر بخل ورزیدی در صورتیکه شاعر از افلاك و عوالم بالا
برایت تحفه وارمغان آورد . (چه نسبت خاك را با عالم پاك ا)
- ۳۸ - پادشاهان اگر وعده بدهند به خود وفا کرده و جز زوال سلطنت چیز دیگری از
وفاداری آنان جاوگیری نمیکند .

- ۳۹ - الله اکبر ! که اگر کانون سینه شاعر چون کوه آتش فشانی بجوش آید شرارهایش
به هدف اصابت میکند .
- ۴۰ - شاعر ازیکه سلطنت را نشانه قرار داده و ارکانش را بارزه در انداخت و گوئی هجو و
ناسزایش چون طوفی بگردن محمود افتاد .

- ۴۱ - آه ! چه حق ناشناسی از آن بدنر می شود ! شاعری که کاخ بزرگی ملت خویش را بر آورد روزگار و برآمد یکی ازندگان آن ملت میکند ؟
- ۴۲ - شاعری که سحر بیانش را در دهان گله‌ها و شکوفه‌ها و برندگان مرز و بوم خود ریخته و دل‌ها را شیفته و فریفته آن سرزمین نموده سرانجامش چنان میشود ؟
- ۴۳ - سخن سرائی که کوه‌ها و دره‌های خشک و بی‌روح را با جامه شعری خود زینت و آرایش داده و رودخانه‌ها دروادی بی آب و وطنش سرازیر کرده ، روزگارش چنان می‌گردد .
- ۴۴ - تمام آن نقش و نگارها ، اشمه و خیالات و تراوشهای فکری شاعر است که کائنات را برنگهای گوناگون در آورده .
- ۴۵ - اگر افکار رسای شاعر نبود هر اینه این کائنات سخنانی بی‌روح و خالی از تشبیه و محسنات بدیعی چیز دیگری نمی‌بود .

- ۴۶ - آخ از ناشناسی ! شاعری که کاخ بزرگی ملتش را بر آورده و بایکدنیا آمال و آرزو خویشتن را نوید داده بچنان حالتی می‌افتد ؟
- ۴۷ - هنگامی که دستش را برای یادش به پیشگاه تخت دراز نمود بجای یادش مارهای زهر آلود او را گزند و آزار رسانیدند .
- ۴۸ - آنگاه شاعر یا بفرار نهاد و از بیم ناو کهای سهمگین و حیوانات درنده که دنبالش بودند سراسیمه و پریشان می‌دوید .
- ۴۹ - فردوسی بر گویار قام خویش را بتخت سلطنت تقدیم نمود در صورتی که خودش جز مصیبت‌ها و بدبختی‌های روزگار نصیبی نبرد .
- ۵۰ - آیا ممکن است شاعری که حق خودش را بملت و مملکت خویش ادا کرده هدف تیر بدخواهی و دشمنی یکی از فرمانبران گردد .
- ۵۱ - ولی هرگاه سرزمینی به‌عالم ادبیات بدی نمود صبر خواه که مجلس سوگواری آن برپا خواهد گشت .
- ۵۲ - ای فردوسی مزده باد که سروری و سالاری دهان شعر را بوسیده و اینک برای پشتیبانی و غمگساری باوی (شعر) خود را آماده نموده .
- ۵۳ - آن بزرگی با بارگاهی که تو بر افراشته و توده‌ای که تو بالباس شعر آرایش دادمای همدوش و همعنان گشته .
- ۵۴ - بلی ! بانور فروزان پیشانی خود بسوی بارگات شتافته . آفتاب پادشاهان رضاشاه پهلوی او را درود و سلام می‌فرستد .
- ۵۵ - گوئی حضرت امیر بقلب و زبانش وحی باک و آسمانی فرستاده .
- ۵۶ - وی (رضاشاه) محبوب ایرانیان بلکه رمز نهضت و سربیداری ملت خود بوده و نامش چون نمازهای پنجگانه ورد زبان آن ملت گردیده است .